



۹ دسمبر ۲۰۱۶



غ. حضرت

## عرائض چند خدمت جناب آقای استاد هاشمیان صاحب

بعد از عرض سلام و ادب من به احترام بزرگی شما به توضیح آنچه خواهانش هستم، می پردازم ورنه حوصله این کار را باور نفرمائید ندارم. اولاً اجازه فرمائید از عنایت و تائید بعضی نوشته هایم از سوی جناب عالی، تشکر و سپاسگذاری کنم دووماً اجازه فرمائید خود را غیر از آنچه در تذکره ام ثبت شده، بشما معرفی کنم:

در باغستان ما (کشور ما) صد ها و یا شاید هزاران درخت وجود دارند، هر هموطن عزیز ما بطور انفرادی یا گروهی، نظر به وابستگی سمتی و فکری و فرهنگی و قومی و لسانی و ایدیولوژی خود بر شاخه های یکی از این درختان نشسته و آواز خوانی می کند. یکی در شاخ بالا نشسته، یکی در شاخ وسطی، یکی در پائین و نزدیک ساق نشسته و پیرامون خود را نگاه میکند. آنهائیکه بر شاخ قومیت نشسته، تعریف و تمجید قوم خود میکند، آنهائیکه بر شاخ فرهنگ نشسته، تعریف و تمجید فرهنگ خود میکند، آنهائیکه بر شاخ حزب سیاسی و ایدیولوژیک و فکری نشسته آواز خوانی تمجید آمیز حزب و تفکر و اندیشه خود سر داده و الی آخر.

بعضی از پرندگان این باغ (باشندگان این کشور) در رأس درخت نشسته و خواهان آبیاری و سرپرستی گل درخت میباشند.

بعضی از پرندگان دارای شنوائی و بینائی و بال های قدرتمندتر میباشند و خواهان آبیاری و سبز نگهداشتن درختان نزدیکتر به خودش میباشند و در باره آن می سرایند.

بعضی از پرندگان به برکت موهبت الهی از قدرت و جرئت آنچنان بالائی متنعم اند که تمام درختان باغستان را مال و ملک خود پنداشته و به شاخ شاخ و برگ برگ این درختان می بالند و می پائند و بدون هیچ واهمه و ترس بر هر درختی که دلش بخواهد می نشیند و آواز عشق و زندگانی و صفا و صمیمیت سر میدهد یعنی کنسرت انسان دوستی و وطن دوستی برپا میکند.

و اما بعضی از پرندگان با اینکه رسماً زاده آشیانه های واقع این درختان میباشند ولی با ایمان به گستردگی موجودیت خویش بدون اینکه نیاز مند کسب اجازه این یا آن کسی باشد نه تنها بر فراز این درختان قادر به پرواز میباشند بلکه میتوانند با بال های عشق و تعقل بر فراز اوقیانوس ها و سایر درختستان های کوچک و بزرگ به پرواز در آیند و از احوال پرندگان آن دیار با خبر شوند و از نیت شوم و نیک آنها در مورد سایر باغستان ها آگاهی حاصل نمایند.

من و امثال من با کمال افتخار میتوانیم صادقانه و جرئت مندانه ادعا کنیم که ازین موهبت غیبی برخوردار هستیم که پر و بال ما بزرگتر از آنند که در درختان و شاخه های معین قومی و سمتی و لسانی و مذهبی و فرهنگی و ایدیولوژی و..... آرام بگیرند. من افتخار میکنم و این موهبت را به دنیا و مافیها معاوضه نخواهم نمود که با اینکه از بیست و شش سال باینطرف ازین باغستان بدور ام ولی درخت درخت و شاخ شاخ و برگ برگ آن و دانه دانه پرنده مظلومیکه در آن درختان قرار دارد به آن عشق میورزم از ناله های ناشی درد و رنج و گرسنگی و بیماری شان اشک غم می ریزم و از مشاهده شادی هایش اشک شادی میریزم. بر تفوق جوئی و برتری جوئی و تبعیض و تعصب جوئی این یا آن پرنده به ظاهر چالاک و فرصت طلب و منفعت طلب و شفته این آن تفکر سیاسی که آغشته و آلوده به یک دنیا سیاهی باشد، سخت می خندم. بجز اخوت بی آرایش به چیز دیگری معتقد نیستم.

هر کس میتواند این پرواز به ظاهر ساده و آسان ولی سخت و یا به ظاهر سخت ولی ساده و آسان را یاد بگیرد. فقط چند صباحی در مدرسه مولوی و سعدی و رحمن بابا زانو بزند و گوش و قلب خویش را به فرمایشات آنها بسپارند مسلماً که با یک انقلاب عمیق انسانی مواجه و مجهز خواهد شد. برادرانه عرض شود که تمثال های ابوالقاسم فردوسی و خوشحال خان ختک باید به استراحت گاه فرستاده شوند. بعد از این یاوه گوئی ها عرض شود:

در مورد مسئله چگونگی و چرانی استقلال پرسیده اید که توضیحاً عرض شود:

در مورد چگونگی استقلال چند تا استاد زبده و خیره و فعال ما تا امروز نتوانسته اند در مورد این مسئله به وحدت نظر برسند پس من چکاره باشم اما در بررسی مسائل تاریخی و اجتماعی، در صورت موجود نبودن یک سند معتبر، بهترین و قوی ترین عنصر که میتواند موضوع مورد مناقشه را فیصله کند همان عنصر عقل و منطق میباشند.

بناً از روی دلایل عقلی عرض شود که:

در استرداد استقلال بهمان اندازه که اراده شاه امان الله خان نقش داشت به همان اندازه اراده و صلاح دید خود انگلیس نقش داشت. اگر غیر ازین پنداشته شود پس به این سؤال یا سوالات نیز باید پاسخ داده شود که چگونه ما در سه جبهه جنگ در دو تائی آن شکست خوردیم و فقط پیروزی یک جبهه را باعث ترس و وحشت انگلیس دانسته و وادار به پذیرفتن شرایط ما شد، خنده آورتر و درد آور تر اینکه بعد از خلع امان الله خان، قوماندان آن جبهه پیروز را جاسوس و گماشته انگلیس مینامیم، این یعنی اینکه ادامه حفظ استقلال بعد از امان الله خان یعنی بینی خمیر. پس بهتر است اعتراف کنیم که با تدبیر هوشمندانه امان الله خان، روس و لندن خاموشانه پذیرفتند که افغانستان منحیث یک سرزمین حائل (یعنی منحیث یک میز کازینوی غیر فعال و میدان قمارزدن های بعدی) بنام یک کشور مستقل برسمیت شناخته شود.

و اما در مورد احمد شاه مسعود و فرارش به پاکستان عرض شود:

بعضی از رُخداد های بظاهر مهم ولی غیر مهم و بعضی از رُخداد های بظاهر غیر مهم ولی مهم در همان ظرفیت زمانی و مکانی خود دارای اهمیت بسزائی و قابل تفسیر خاص خود میباشند ولی بعد از سپری شدن و تغییر اوضاع، تفسیر آن موضوع نیز ماهیت دیگری بخود میگیرد.

اولاً: آنچه که امروز ای اس ای نامیده میشود آنزمان یک کرکتر و پرنستیژ و رول دیگری داشت. درست مثل اینکه یک کسی از گرگ به سگ پناه ببرد. سگ، آنزمان استعداد آنرا داشت که گرگ را بترساند و حتی همین سگ بعد از شش جدی پاچه های خامک کاری شده این گرگ را درید و اصلاً خود گرگ را درید. اینکه امروز این سگ چه وظیفه ناجوانمردانه را در حق ما ایفاء میکند، یک بحث دیگر است که روزی به آن خواهیم پرداخت.

دوماً: اینکه ادبیات بکار گرفته از سوی یک بحث کننده عادی و منصف باید با ادبیات بکار گرفته از سوی یک خلقی و پرچمی با هم کاملاً مجزاء باشد.

مسعود بشمول رفقای فکری اش یک اخوانی بود. آنزمان اخوانیت هم یک تفکر سیاسی همچو سایر افکار سیاسی بود. تخم این تفکر اخوانی یا بطور خودی یا توسط دیگران در سرزمین ما کاشته شده بود. با توجه به قدرت حزب مارکسیستی خلق و با توجه به تشخیص نیت سوء مسکو، وجود حزب اخوانیت یک ضرورت حیاتی محسوب میشد. بعد از بیست و شش سرطان، در سال های اول این تحول، پنجه های نازک ولی فلزی مسکو در لباس اعضای حزب مارکسیست بخصوص پرچم آشکارا احساس و مشاهده گردید، اخوانی ها که نظر به احمد و محمود و من و وی و آن، از شعور سیاسی زیاد برخوردار بودند و ضمناً بخش اعظم از ایدئولوژی شان در ضدیت با مارکسیزم استوار بود، با مشاهده این حالت خواستند موجودیت خویش و همچنین یک هشدار جدی و اخطار گونه را به دولت جمهوری و دولت شوروی نشان بدهد. این عمل مستلزم و مقتضی داشتن یک پناه گاه امن و مطمئن و قوی بود که آنزمان این پناه گاه همان کشور پاکستان محسوب میگردد. که البته با تجاوز شوروی، ادمه مبارزه اخوانی ها یک شکل و ماهیت دیگر بخود گرفت که مستلزم یک بحث دیگر است.

خلاصه اینکه، چون آنزمان یک شخص عادی مثلاً معلم و متعلم و مامور دولت از عمق موضوع بی خبر بودند و اکنون نیز بسیاری شان از عمق موضوعات بی خبر اند و تا خلع نجیب در کابل یا مراکز شهر ها، بی خبر از حالات درونی و بیرونی و کیفیت بازی های قدرت های بزرگ بسر برده اند بنام عدم درک این مسائل برای عزیزان عجب بنظر نمیرسد و امروز فقط از روی احساسات خشک با مسئله قیام مسلحانه اخوانی ها برخورد میکنند که البته آقای پشتون خلقی نیز از دید گاه خود به این مسائل دامن میزند.

ازینکه بنده در نوشته هایم خلقی و پرچمی و سایر اشخاص نا صالح را صراحتاً می گویم به معنی این نیست که من از آنها نفرت دارم یا آنها از من نفرت داشته باشند، چه، همه با هم برادر بودیم و میتوانیم باشیم، خلقی، پرچمی، ستمی، اخوانی، افغان ملتی،) بخش از طالب همه پروردگان دامن یک مادریم همه دارای فرهنگ و خاک و احساس واحدیم، بد بختانه به اثر توطئه های دشمنان خارجی بنام یک تفکر و دیگر تفکر از هم جدا شدیم و یا فکر میکنیم از هم جدا هستیم ولی اگر از درس انسانیت و افغانیت کمی بیاموزیم میتوانیم دوباره به همان دامن معنوی مادر خود پناه ببریم و برادر گونه تعهد به ادامه اخوت راستین نمائیم. اگر به حذف و نفی فزینی و معنوی یکدیگر ادامه بدهیم پس یکی از ما وجود نخواهیم داشت بنام اولین مکلفیت ملی و انسانی ما همانا دفاع از موجودیت خویشتن میباشد. زمان مُد مبارزه فکری گذشته، زمان مُد ایجاد صمیمیت و برائت از اعمال گذشته فرارسیده. زمان تغییر فورمول هویت فکری و عقیدوی ما فرارسیده.

مهمتر از همه اینکه اخوانی و خلقی و شعله ای باید از صمیم قلب این واقعیت را بپذیرند که نه واشنگتن همان واشنگتن سی سال پیش است نه مسکو همان مسکو سی سال پیش است و نه پیکن همان پیکن سی سال پیش است بناً بهتر است که ما هم بتوانیم همان انسان سی سال پیش نباشیم.

کراهت خلقی بودن و شعله ای بودن و طالب بودن در خود این اشخاص تبارز نکرده بلکه منبع متعفن آن کراهت دارد و اگر یک کسی از آن منبع دوری جوید و نزدیک آن نشود دیگر منزله و پاک است.

جناب آقای هاشمیان صاحب!

در مورد تبصره بنده که راجع به شعر برادر بزرگوار ما فارانی صاحب بود عرض شود که من نگفته ام که پارچه مذکور یا خوشم نیامده یا به مضمون و مفهوم آن پی نبرده ام بلکه عرض من این بود که زیاد باید مایوس و نا امید نباشیم.

و اما بر این نظرم تأکید میکنم که: شعر یکی از هنر های هفت گانه است. اینکه استعداد شعر یک موهبت است یانه مورد بحث نبود که البته در صورت موهبت بودن، داشتن هر هنر یک موهبت محسوب میشود نکته دیگر اینکه:

شعر سفید به شعر گفته میشود که فاقد وزن و قافیه باشد ولی پیامش همان پیام شعر موزون میباشد. اینکه من می گویم من از شعر سفید یا غیر موزون می ترسم! علتش اینست که شعر آزاد یا شعر سفید از غظلت و ثقلت زیاد برخوردار میباشد زیرا غلیظ و ثقیل ساختن آن توسط سراینده بسیار ارزان و آسان تمام میشود، آن اندازه انرژی و وقت که برای سرودن شعر موزون صرف میشود به مراتب بیشتر از آن انرژی و وقت میباشد که برای سرودن یک شعر آزاد صرف میشود.

از اینکه وقت گرانهای شما و احیاناً خوانندگان عزیز را گرفتم معذرت میخواهم.

تشکر

---

د پانو شمیره: له ۳ تر ۳

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) یادونه: دلپکني د لیکنيزې بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له رالپولو مخکي په څير و لولئ